

در جستجوی جانشین پیامبر
صالحه
علیہ السلام

دکتر نادر فضلی

فاضلی، نادر، ۱۳۳۲
در جستجوی جانشین پیامبر ﷺ / نادر فاضلی، تهران:
مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۴.
۳۲ ص.

ISBN: 964 - 7965 - 02 - 8

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.
الف. عنوان.

۸ ع ۶ ف / ۳۵ / ۳۷ BP ۲۹۷ / ۹۵۱

۷۸-۲۲۴۴۱ م

کتابخانه ملی ایران



شابک ۸-۰۲-۷۹۶۵-۹۶۴-۷۹۶۵-۰۲-۸ ISBN 964-7965-02-8

در جستجوی جانشین پیامبر ﷺ

دکتر نادر فاضلی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: نهم / ۱۳۹۴

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: زنبق

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آپسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۳۶ ۱۸ ۵۲ ۷۷ (۶ خط)

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

دیگر مراکز پخش: تبریز (صحیفه) ۵۵۵۱۸۴۸-۰۴۱۱ * اهواز (رشد) ۲۲۱۷۰۰۱-۰۶۱۱ * مشهد ۸۵۵۵۹۴۷-۰۵۱۱

شیراز (شاهچراغ) ۲۲۲۱۹۱۶-۰۷۱۱ * اصفهان (مهر قائم) ۲۲۲۱۹۹۵-۰۳۱۱ * دزفول (معراج) ۲۲۶۱۸۲۱-۰۶۴۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوعامر پیشاپیش کاروان حرکت می کرد. راه زیادی تا مدینه نمانده بود. دو سه منزل دیگر به شهر می رسیدند. از دوردست ها می آمدند. از سرزمین یمن. هرچه به شهر نزدیک تر می شدند، با وجود خستگی راه، بر سرعت آنها افزوده می شد. ابو عامر از همه بی قرارتر بود؛ البته دیگران نیز آرام و قرار نداشتند. با امید فراوان آمده بودند. با کوله باری از ایمان، چشمانی جستجوگر، دلهایی آرزومند، و پاهایی شتابان.

روزهاست که صحراهای خشک و سوزان را با سختی بسیار، اما مشتاقانه، در نور دیده اند. خسته اند، ولی شوق دیدار هر لحظه رمقی دوباره به جانشان می بخشد. کم کم آبادی های اطراف شهر، از دور، مثل نقطه های سیاهی در میان بیابان، به چشم می خوردند. کاروانیان بر سرعت خود افزودند تا هر چه زودتر به شهر برسند. شهر پیامبر. دلها در سینه ها از هیجان به طیش افتاده بود. اینک پاها، دیگر بی آنکه احساس خستگی کنند، ره می سپردند و چشمان جستجوگر با

درخششی روحانی، افق را می‌نگریستند. می‌آمدند تا راه آینده را روشن و هموار، پیش روی نسلهای پس از خود بگسترند. می‌آمدند تا گوهر ایمانشان را مَحکمی جاودانه بزنند و دل‌های بی‌تاب و نگران‌شان، آرام و قراری همیشگی بیابد. ساعتی به نیم روز مانده بود که مدینه را دیدند. شهری که سایه‌ی رحمت به روی جهانیان گسترانیده بود.

مدتی است مدینه شاهد آمد و شد گروه‌های مختلفی است که از نقاط دور و نزدیک به شهر می‌آیند. نمایندگان از قبایل گوناگون، هیئت‌های مذهبی و سیاسی از جانب یهودیان و مسیحیان، دانشمندان و افراد کنجکاو، میهمانان و مسافرانی بودند که بیشتر روزها در مسجد پیامبر با آن حضرت ملاقات و گفتگو می‌کردند. آنان یا تازه مسلمانانی بودند که برای زیارت رسول خدا می‌آمدند، یا کسانی که در پی شنیدن خبر ظهور پیامبر جدید، برای بحث و مناظره و نیز آشنائی با اسلام، رنج سفر بر خود هموار می‌کردند، یا سفیران و فرستادگان ویژه‌ی قبایل و کشورهای همسایه که برای مذاکره به مدینه می‌آمدند. پیامبر پیوسته با روی باز و احترامی ویژه با آنان برخورد می‌فرمود، تا آن جا که در سال نهم هجری تعداد این گروه‌ها و میهمانان، آن چنان فراوان شد که آن سال به سال «وُفود» معروف شد. یعنی سال میهمانان و مسافران و سفیران.

اما این بار مردم یمن برای کار دیگری آمده بودند. پیامبر نیز در انتظار آنها بود. پیش از آنکه یمنی‌ها به شهر برسند، رسول خدا آمدن آنها را به مردم مدینه خبر داده بود. وقتی کاروان وارد شهر شد،

«جستجوی جانشین پیامبر» * ۷

مسافران پس از استقرار در کاروان سرا، و کمی استراحت، به مسجد آمدند. هنگام نماز بود و پس از اقامه‌ی نماز، به محضر مبارک پیامبر خدا مشرف شدند. چه روزها و ساعتها که برای این دیدار، مشتاقانه و منتظرانه سپری کرده بودند و اینک در حضور رسول خدا بودند. چهره‌ی یمنی‌ها از شدت شادمانی و خوشحالی برق می‌زد. پیامبر نیز از دیدن آنها خرسند و خشنود بود و می‌دانست برای چه امری آمده‌اند؛ از این رو با گرمی و خوش رویی از آنها استقبال کرد و فرمود:

«اینان گروهی هستند که دل‌هایی نرم و لطیف و ایمانی راسخ و استوار دارند. مردی از ایشان که منصور نام دارد، یعنی از جانب خداوند یاری و نصرت می‌شود، با هفتاد هزار مرد جنگی، در حالی که شمشیرهایشان را با بندهایی از لیف خرما حمایل خویش کرده‌اند، به یاری جانشین و وصی من، و هم چنین به نصرت جانشینِ وصی من، برمی‌خیزد.»

یمنی‌ها با شنیدن این سخنان سخت حیرت کردند. با شگفتی به یکدیگر نگریستند. پیامبر خدا از آنچه آنها برای آن به مدینه آمده‌اند خبر می‌دهد. آنها راهی دراز پیموده‌اند تا همین را از رسول اکرم بپرسند. آمده بودند تا بدانند جانشین پیامبر خدا کیست؟ و اینک می‌شنوند که آن حضرت نه تنها از وصی خود سخن به میان می‌آورد، بلکه از کسی که جانشینِ وصی اوست خبر می‌دهد. از آن جالب‌تر آنکه، از یاری و نصرت کسی پیشگویی می‌فرماید که به یاری جانشین پیامبر برمی‌خیزد. و مهم‌تر آنکه آن یاوران، از اهل

یمن خواهند بود.

ابوعامر در حالی که از شدت شادی و هیجان دل در سینه‌اش می‌تپید پیش آمد و عرض کرد: یا رسول الله ما نیز برای همین آمده‌ایم. آمده‌ایم تا بدانیم جانشین شما کیست؟ ما، پس از شما، از چه کسی باید پیروی کنیم؟

بسیاری از مسلمانان و چه بسا همه‌ی کسانی که در مسجد حضور داشتند، جانشین رسول خدا را خوب می‌شناختند. آنها بارها و بارها دیده و شنیده بودند که آن حضرت در مناسبت‌های مختلف او را به مردم معرفی کرده است. اما این بار پیامبر می‌خواهد به گونه‌ای دیگر جانشین خود را بشناساند. آن گونه که دیگر جای هیچ شک و پرسشی نماند. به این منظور رسول اکرم با استفاده و به استناد آیات قرآن به معرفی جانشین خود پرداخت و فرمود:

جانشین من همان کسی است که خداوند به شما دستور داده است تا پیوند خود را با او محکم و استوار کنید. همان کسی که قرآن درباره‌اش می‌فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ۗ

و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید.

با این اشاره یمنی‌ها پاسخ پرسش خود را نیافتند. حبل الله کیست؟ ریسمان خدا؟! آیا دین اسلام همان ریسمانی نیست که با آویختن به آن می‌توان از تفرقه و پراکندگی پرهیز نمود؟ آیا قرآن نمی‌تواند به عنوان عامل وحدت و به هم پیوستن مسلمانان باشد؟

دستجوی جانشین پیامبر ﷺ * ۹

اما پیامبر از حبل الله به گونه‌ای یاد می‌کند که به روشنی پیداست کسی است که جانشین آن حضرت است.

به هر روی با این سخن، آتش شوقِ شناخت و صی پیامبر، بیش‌تر در جان آنها شعله کشید. ابو عامر پرسید:

ای رسول خدا! با این بیان ما ندانستیم جانشین شما کیست. برای ما به روشنی بیان فرما که این حبل الله کیست که خداوند دستور داده است تا به او بیاویزیم و از او جدا نشویم؟

اما عده‌ای از اصحاب که در مسجد حاضر بودند، به خوبی می‌دانستند منظور اصلی قرآن و پیامبر از ریسمان خدا کیست. آنان خود یک بار شاهد این ماجرا بودند:

یک روز در مسجد اطراف رسول خدا نشستند. پیامبر به آنان فرمود:

اینک مردی می‌آید که از اهل بهشت است و پرسشی دارد که برای او بسی مهم است و مدتی است فکرش را سخت مشغول داشته است.

کوتاه زمانی بعد مردی آمد شبیه به مردم مصر. وارد شد و بر رسول خدا سلام کرد و درود و تحیت فرستاد و در برابر پیامبر نشست و پرسید: ای رسول خدا من شنیده‌ام که خداوند می‌فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید.

یا رسول الله این ریسمانی که خداوند به ما فرمان داده است تا به آن چنگ بزنیم و پراکنده نشویم چیست؟

پیامبر سر به زیر افکند و مدتی درنگ و سکوت فرمود و سپس سر بلند کرد و دست بر شانه‌ی علی ع نهاد و گفت:

من پیامبر خدا هستم و علی ریسمان استوار خداست. هر کس به او پیوندد و به او تمسک جوید در دنیا از گناه و لغزش و در آخرت از گمراهی و آتش، در امان می‌ماند. تو نیز ای مرد عرب دست از دامان علی مدار.

مرد بی‌درنگ برخاست و به سرعت بسوی علی رفت و او را به برگرفت و گفت: بار الها! من تو را به شهادت می‌طلبم که به ریسمان تو و ریسمان رسولت چنگ زدم و خویشان را در پناه او قرار دادم. این را گفت و خدا حافظی کرد و از مسجد خارج شد و رفت. در این هنگام عمر برخاست و گفت: یا رسول الله شما گفتید این مرد از اهل بهشت است اجازه بدهید تا بروم و از او بخواهم که برای من طلب مغفرت و آمرزش کند؟

پیامبر فرمود: اگر چنین کنی حتماً بی‌بهره و بی‌نصیب نخواهی ماند.

عمر از مسجد خارج شد و به سرعت در پی آن مرد رفت و دقایقی بعد به او رسید و از او خواست تا برایش استغفار کند و از خدا آمرزش او را بخواهد.

مرد عرب نگاهی به عمر انداخت و گفت: شنیدی من از پیامبر چه پرسیدم و آن حضرت چه پاسخی فرمود؟ عمر گفت: آری شنیدم.

مرد گفت: پس چرا از من می‌خواهی تا برایت طلب مغفرت کنم؟

درستی جانین پیامبر * ۱۱

اگر به آن ریسمان الهی چنگ بزنی و از او پیروی کنی بی تردید خداوند تو را می‌آمزد و اگر چنان نکنی آمرزشی در میان نخواهد بود. مرد عرب این را گفت و رفت.^۱

اما چنان چه گفتیم این بار پیامبر اراده فرموده است تا جانشین خود را به نمایندگان مردم یمن به گونه‌ی دیگری معرفی فرماید. از این رو در پاسخ به پرسش ابوعامر فرمود:

جانشین من همان کسی است که خداوند درباره‌اش فرموده است:

ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيَّنَ مَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ
النَّاسِ^۲

هر کجا که یافت شوند مهر و نشانه‌ی خفت و خواری بر آنها زده شده است؛ مگر آن که به ریسمانی از جانب خدا و ریسمانی از جانب مردم چنگ بزنند.

مسلمانان می‌دانستند که این آیه به ظاهر درباره‌ی قوم یهود است. یهودیانی که بر اثر سرکشی و ستیزه جویی، و نیز به خاطر کشتن پیامبر، پیوسته خوار و بی‌مقدار هستند. قرآن می‌فرماید اگر یهودیان در پی آن هستند تا از خفت و خواری رهایی یابند راهی ندارند جز آن که به اسلام بگردند و یا آنکه با پرداخت مالیات مخصوص، خود را در پناه حمایت اسلام قرار دهند. اما پیامبر اکرم از این آیه‌ی شریفه، مطلب مهم‌تر و برتری را بیان می‌فرماید. آن حضرت «حبل من الله» را در این آیه، قرآن می‌داند و «حبل من

۱- بحارالانوار ۳۶: ۱۵.

۲- آل عمران ۳: ۱۱۲.

الناس» را جانشین خود می‌شمارد. یمنی‌ها و نیز حاضران و شنوندگان به روشنی دانستند که فقط در صورت چنگ زدن به ریسمانی از خدا یعنی قرآن و نیز ریسمانی از مردم یعنی وصی و جانشین پیامبر، هیچ‌گاه خوار و خفیف نخواهند شد.

بسیاری از همان حاضران، کوتاه زمانی پس از این ماجرا شاهد بودند که پیامبر خدا، چندین بار دیگر در ماه‌ها و روزهای پایانی زندگی‌اش، بر این مهم پای فشرد:

این سخنان به صورت روشن و آشکار از حجّة الوداع شروع شد. همان آخرین حج رسول خدا، همان حجی که پیامبر در آن با مسلمانان وداع کرد و به آنها فرمود که پس از این دیگر حجی با او نخواهند گزارد. در همان سفر و در مناسبت‌های مهم و مختلف، رسول خدا آخرین و اساسی‌ترین سفارش‌هایش را بیان فرمود.

ابن عباس می‌گوید: در حجّة الوداع یک بار رسول خدا در حالی که حلقه‌ی در کعبه را گرفته بود، رو به حاضران کرد و فرمود:

مردم! من به زودی از میان شما رخت برمی‌بندم و به جهانی که هم اینک از دیدگان شما نهان است، کوچ می‌کنم. پس، از شما خداحافظی می‌کنم و شما را وصیتی می‌کنم و می‌خواهم که آن را خوب به خاطر بسپارید.

مردم! من در میان شما دو یادگار گرانبها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم؛ همان اهل بیتم. اگر به آن دو چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی‌شوید.

در جستجوی جانشین پیامبر ﷺ * ۱۳

مردم! من بیم دهنده هستم و علی هدایت کننده.^۱ و فرجام و پایان کار، از آن تقوا پیشگان است و حمد و سپاس و ستایش تنها از آن خداست.^۲

بار دیگر در منی و در نخستین روز اقامت در آنجا، چنین فرمود:
مردم آگاه باشید! همانا من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم.
اگر آن دو را برگیرید هرگز گمراه نمی‌شوید. کتاب خدا و اهل بیتم. خداوند لطیف و آگاه به همه‌ی امور، به من خبر داده است که آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن‌که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

آگاه باشید پس هر کس به آن دو بیاویزد همانا نجات می‌یابد و هر کس با آن دو مخالفت کند نابود می‌شود. آیا این پیام را به شما ابلاغ کردم؟

شنوندگان در پاسخ گفتند: آری! پیامبر گفت:

خدایا تو شاهد باش که اینان اقرار کردند که من این پیام را به آنان رساندم.

سپس فرمود:

به زودی مردانی از شما در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوند، اما آنان را از من می‌رانند. من به خداوند عرض می‌کنم: پروردگارا اینان اصحاب منند! به من می‌گویم: دور باد! دور باد!^۳

۱ - مستند است به این آیه‌ی شریفه: *إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ* (رعد ۱۳: ۷)

۲ - مستدرک الوسائل ۱۱: ۳۷۲.

۳ - تفسیر قمی ۱: ۱۷۲؛ بحارالانوار ۳۷: ۱۱۳.

در آخرین روز اقامت در منی پیامبر دستور داد تا همه‌ی حاجیان در مسجد خیف گرد آیند و طی سخنان مهمی، همان سفارشی را که درباره‌ی جدائی ناپذیری قرآن و اهل بیت فرموده بود، تکرار کرد. مراسم حج پایان یافت و مسلمانان، کاروان کاروان به سوی سرزمینهای که از آنجا آمده بودند به راه افتادند؛ اما در میانه‌ی راه، در سرزمین جُحْفَه و در کنار برکه‌ای به نام «خُم» پیامبر فرمان داد تا همه‌ی مسلمانان جمع شوند و آنجا نیز خطبه‌ای بلند و والا ایراد فرمود و در آن نسبت به جانشینی خود و معرفی حضرت علی به این عنوان، سخنانی ماندگار بیان کرد و از جمله فرمود:

هان ای مردم! من نیز بشر هستم و چه بسا فرستاده‌ی پروردگارم بیاید و من نیز به دعوت او پاسخ مثبت بدهم و از این سرای ناپایدار کوچ کنم. و من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم. نخست آنها کتاب خداست. کتابی که سراسر نور است. پس، آن را برگزید و سخت به آن بیاویزید.

سپس رسول خدا درباره‌ی قرآن توصیه و سفارش و تشویق فراوان فرمود و مردم را نسبت به آموختن و خواندن و عمل کردن به قرآن بسیار ترغیب کرد و پس از آن گفت:

و باز مانده‌ی دیگر من در میان شما اهل بیتم است. خدا را درباره‌ی اهل بیتم به یادتان می‌آورم.

و سه بار این جمله را فرمود.^۱
آخرین خطبه‌ای که پیامبر برای مسلمانان ایراد فرمود آن هنگام

بود که بیمار شده بود و بر اثر همان بیماری هم از دنیا رحلت کرد. یک روز در حالی که به علی و یکی از کنیزانش تکیه کرده بود، به مسجد آمد و به منبر رفت و در حالی که به سختی سخن می‌گفت، فرمود:

هان ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم. و پس از بیان این جمله ساکت شد. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا آن دو چیز ارزشمند کدام است؟ پیامبر بر اثر این پرسش شتابزده، برافروخته گشت و چهره‌اش به سرخی گرائید و سپس آرام شد و فرمود:

از آن دو چیز گرانبسنگ یاد نکردم جز آنکه خواستم شما را نسبت به آن دو آگاه کنم؛ اما بر اثر درد و بیماری، سینه‌ام یاری نکرد و به نفس نفس افتادم و نتوانستم سخنم را ادامه دهم. آری، آن دو یادگار پربها عامل پیوند شما با خداوند و موجب نجات و رستگاری شما می‌باشند. یک سوی آن دو در دست قدرت و عنایت خداست و سوی دیگرش در دست شما. البته درباره‌ی آن چنین و چنان خواهید کرد. در حالی که آن بازمانده‌ی ارزشمند چیزی جز قرآن نیست که ثقل اکبر است و ودیعه‌ی کوچکتر همان اهل بیتم می‌باشد.

در ادامه پیامبر فرمود:

به خدا سوگند این را به شما می‌گویم در حالی که امید من به کسانی که از صلب و نسل مشرکان خواهند بود و به این سفارش گوش خواهند سپرد و به آن عمل خواهند کرد، بسی بیشتر از بسیاری از شماست.

سپس در پایان فرمود:

به خدا سوگند بنده‌ای اهل بیت مرا دوست نمی‌دارد جز آنکه خداوند در روز قیامت به او نوری عطا می‌فرماید تا آنکه بر حوض کوثر وارد شود و نیز بنده‌ای ایشان را دشمن نمی‌شمارد مگر آنکه روز قیامت رحمت خداوند از او پوشیده و پنهان می‌ماند.^۱

و آخرین بار در بستر بیماری، در حالی که اتاق آن جناب پر بود از اصحابی که برای عیادت آمده بودند، فرمود:

مردم! من به زودی از میان شما خواهم رفت در حالی که این سخن را پیش‌تر به شما می‌گویم تا عذر و بهانه‌ای برای شما نماند. آگاه باشید که من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم:

کتاب خدا و عترتم. همان اهل بیتم را.

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود:

این علی همواره با قرآن است و قرآن پیوسته با علی است. دو بازمانده‌ی بینا و آگاه، دو یادگار یاور! آنها به هیچ روی از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس، از آنها می‌پرسم که پس از من با آنها چه کردند.^۲

به هر روی هنوز نه ابو‌عامر و نه دیگر یمنی‌ها نمی‌دانند برآستی جانشین رسول خدا کیست. اما می‌دانند برای گریز از بی‌مقداری و

۱ - بحارالانوار ۲۲: ۴۷۶.

۲ - بحارالانوار ۳۸: ۱۱۸.

درستی جانشین پیامبر ﷺ * ۱۷

بیچارگی و گمراهی، باید پیوند خود را با قرآن و وصی پیامبر استوار کنند.

به این ترتیب بر کنجکاوی آنها افزوده شد و شوق شناخت جانشین پیامبر سراسر وجودشان را فراگرفت. ابو عامر پرسید: ای رسول خدا ما دانستیم جانشین شما ریسمان خداست و بار دیگر دانستیم ریسمانی از سوی خدا همان قرآن و ریسمانی از مردم همان جانشین شماست. اینک سخت مشتاقیم تا بدانیم آن کس که یک بار او را «حبل الله» نامیدی و بار دیگر «حبل من الناس» معرفی کردی کیست؟

پیامبر هنوز در پی آن بود تا با همان شیوه‌ای که در پیش گرفته بود جانشین خود را بشناساند، از این رو فرمود:

او همان کسی است که خداوند درباره‌اش چنین فرموده است:

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ^۱

می‌داند که یکی از شما [در روز قیامت با دیدن عذاب الهی] بگوید: حسرت و پشیمانی بر من باد که درباره‌ی جنب الله کوتاهی کردم.

مشکل همچنان باقی است و یمنی‌ها همچنان در حیرت‌اند و نمی‌دانند «جنب الله» کیست. «جنب الله» ظاهراً یعنی پیروی از دین و فرمانبری از فرمان خدا؛ یعنی همراهی با دستوره‌های الهی. اما پیامبر «جنب الله» را به عنوان جانشین خویش معرفی می‌فرماید. «جنب الله» یکی از نام‌های وصی پیامبر است. یعنی کسی که ولایت

۱۸ * جستجوی جانشین پیامبر *

او ولایت خداست. یعنی نزدیک ترین کس به خدا و به پیامبر است. و نزدیک ترین کس به پیامبر وصی اوست. «جنب الله» همان کس است.

کاسه‌ی صبر مردم پرشور و باایمان یمن لبریز شده بود. آنها بی صبرانه و مشتاقانه منتظر بودند تا حبل الله، حبل من الناس، و جنب الله را بشناساند. شگفتا که پیامبر هنوز هم نمی خواهد او را آشکارا به آنها معرفی کند. او اراده فرموده است تا برخی از اشارتهای قرآنی را درباره‌ی جانشین خود روشن نماید. تبیین آیات قرآن یکی از شئون پیامبری آن حضرت است. این مأموریت مهم را خداوند به آن جناب سپرده است. آن جا که می فرماید:

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ^۱

و قرآن را به سوی تو فرستادیم تا آنچه را که بر مردم نازل می شود برای آنها به روشنی بیان کنی و باشد که بیندیشند. رسول خدا بر آن است که جلوه‌ها و گوشه‌هایی از ژرفاهای قرآن را برای مردم بازگوید. در ادامه‌ی این شیوه‌ی شیرین و شگفت، این بار جانشین خود را این گونه معرفی می فرماید:

او همان کسی است که قرآن درباره‌اش می فرماید:
وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ
الرَّسُولِ سَبِيلًا^۲

۱ - نحل ۱۶: ۴۴.

۲ - فرقان ۲۵: ۲۷.

دوستجوی جانشین پیامبر ﷺ * ۱۹

[به یاد آور] روزی که ستمگر از روی شدت حسرت و پشیمانی
دستان خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش همراه پیامبر
راهی را به سوی خدا در پیش می‌گرفتم.
آری وصی من همان راهی است که پس از من، مردم را به سوی
خدا و تعالیم دین فرامی‌خواند.

یمنی‌ها و نیز حاضران دانستند که همراهی با پیامبر یعنی پیروی
از جانشین آن حضرت. و دانستند که اگر کسی از این پیروی
سریپیچی کند بیش از هر کس به خویشتن خویش ستم می‌کند و روز
قیامت از شدت ناراحتی دستان خود را به دندان می‌گزد.
برخی از حاضران بیش از این اشاره فهمیدند. آنها که جانشین
پیامبر را خوب می‌شناختند و در پی آن بودند که پس از پیامبر با او
مخالفت کنند و به همین خاطر دست دوستی به یکدیگر داده و
پیمان بسته بودند که به هیچ روی نگذارند مسلمانان از جانشین
رسول خدا پیروی کنند. آنان همان کسانی هستند که قرآن در ادامه‌ی
همین آیه درباره‌ی ایشان چنین می‌فرماید:

يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا^۱

ای وای بر من! کاش فلانی را دوست خویش نمی‌گرفتم.

قرآن این دوستی و پیوند نامبارک را عامل گمراهی و تیره بختی
آنان می‌داند و از زبان آن تیره بختان می‌فرماید:

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي

براستی که آن دوست [گمراه] مرا از راه و یاد خدا و پیامبر و

قرآن [پس از آنکه به من رسیده بود] گمراه و منحرف نمود.
قرآن این دوستی را کار شیطان می‌شمارد و عامل گمراهی را
همو می‌داند و می‌فرماید:

وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا^۱

و شیطان همواره و پیوسته انسان را خوار می‌کند و وامی‌گذارد.
سرپیچی از فرمان خدا و رسول، در فرمانبری از جان‌نشین پیامبر،
به آن جا می‌انجامد که در ادامه‌ی آیه آمده است:

وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا^۲

روز قیامت رسول خدا شکایت می‌کند که ای پروردگار من!
همانا قوم من این قرآن را وانهادند و ترکش کردند.

خداوند این اقدام ناجوانمردانه و تبه‌کارانه را از آن رو می‌داند
که خود فرموده است:

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ

و این گونه است که ما برای هر پیامبری دشمنانی از گناهکاران
قرار دادیم.

خداوند از آن رو چنین می‌کند تا بندگان را بیازماید و مؤمنان
راستین از منافقان، و راستگویان از دروغ‌گویان باز شناخته شوند. در
ادامه، این بشارت را می‌شنویم که:

وَ كَفَىٰ بَرِّئِكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا^۳

و البته هدایت و نصرت پروردگار تو را کافی است.

۱- فرقان ۲۵:۲۹.

۲- فرقان ۲۵:۳۰.

۳- فرقان ۲۵:۳۱.

درستی جانشین پیامبر ﷺ * ۲۱

با این حال، حیرت یمنی‌ها هنوز باقی است. آنها بار دیگر بی تابانه به پیامبر عرض می‌کنند: ای رسول خدا به خداوندی که تو را به پیامبری برانگیخته، سوگندت می‌دهیم که او را برای ما آشکار فرمایی. به راستی که سخت مشتاق او شده‌ایم.

این روش رسول خدا در معرفی جانشین خود، برای حاضران در مسجد نیز شگفت‌انگیز و پرسش‌برانگیز بود. آنان پیش‌تر بارها شاهد بودند که آن حضرت وصی خود را به روشنی معرفی کرده است. بسیاری از آنان به یاد داشتند که همین چندی پیش چه ماجرای رخ داد:

عبداللہ بن سلام از دانشمندان یهودی بود که مسلمان شده بود. یک بار او به همراه گروهی دیگر از یهودیان تازه مسلمان، به محضر رسول اکرم آمدند و عرض کردند: ای پیامبر خدا! حضرت موسی جناب یوشع را به عنوان جانشین خود معرفی فرمود. اینک بفرمایید جانشین شما کیست؟ پس از شما چه کسی سرپرستی مسلمانان را بر عهده می‌گیرد؟ پس از این پرسش اساسی و سرنوشت‌ساز، حالت نزول وحی به آن حضرت دست داد و پس از آن، رسول اکرم این آیه را تلاوت فرمود:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۱

سرپرست شما تنها خدا و رسول و مؤمنان هستند. مؤمنانی که نماز را به پای می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

عبدالله و همراهانش دانستند که سرپرست آنها فقط خدا و رسول هستند. این امر کاملاً روشن بود که از باب تأکید بیان شده بود، اما آنها نمی دانستند مؤمنانی که با آن ویژگی ستوده شده اند چه کسانی هستند. بی تردید همه ی مؤمنان نماز می خوانند و عده ای از آنان هم که توانایی و شرایط لازم را به دست می آورند، زکات می دهند. اما پیداست که آیه ی شریفه به یک نشانه اشاره می کند. همه ی مؤمنان در حال رکوع زکات نمی دهند. گویا حادثه ی خاصی رخ داده بود، زیرا بلافاصله پس از نزول آیه، پیامبر خدا از حاضران خواست تا برخیزند و همراه آن جناب به مسجد بروند.

وقتی به مسجد رسیدند، در همان هنگام فقیری را دیدند که از مسجد خارج می شود. رسول اکرم از آن فقیر پرسید: ای مرد فقیر، آیا کسی چیزی به تو داد؟ مرد فقیر گفت: آری این انگشتر را به من دادند. پیامبر پرسید: چه کسی آن را به تو داد؟ مرد فقیر گفت: آن جوانمرد که در حال نماز خواندن است. پیامبر دوباره پرسید: در چه حالی انگشتر به تو بخشید؟ مرد گفت: در حال رکوع. رسول خدا چون این سخن را شنید، گفت: الله اکبر! با شنیدن بانگ تکبیر پیامبر، مسلمانان حاضر در مسجد دانستند حادثه ای رخ داده است و آنها نیز صدا به تکبیر بلند کردند.

کسی که در حال رکوع انگشتری به فقیر بخشیده بود علی ؑ بود و خداوند با این نشانه ی ویژه، که جز در باره ی آن حضرت در هیچ کس دیگر صدق نمی کرد، اراده فرموده بود تا با این روش جانشین پیامبرش را بشناساند. پس از آن، پیامبر همان جا، برای

چندمین بار اعلام کرد: ولی و سرپرست شما پس از من علی بن ابی طالب ع است.

عبدالله، اسد، ثعلبه، ابن یامین، ابن صوریاء، یهودیان تازه مسلمان که آمده بودند تا جانشین رسول خدا را بشناسند، پس از این معرفی جالب و شگفت‌انگیز، گفتند: راضی و خوشنود هستیم که الله پروردگار ما و اسلام دین ما و محمد پیامبر ما و علی بن ابی طالب ولی و سرپرست ما باشد. پس از این اقرار، این آیه نازل شد:

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
الْغَالِبُونَ^۱

و کسانی که خدا و رسول و مؤمنان [با آن ویژگی که گفته شد] را سرپرست خویش می‌گیرند حزب خدایند و حزب خدا پیروز است.^۲

عبدالله بن سلام و همراهانش جانشین پیامبر را خیلی زود شناختند اما یمنی‌ها هنوز متحیر بودند و نمی‌دانستند پس از رسول خدا باید از چه کسی پیروی کنند. سخنان پیامبر بر حس کنجکاوی آنان افزوده و آتش اشتیاق را در جان آنان شعله‌ورتر کرده بود.

چیزی را که آدمی در پی پرسش و جستجو به دست می‌آورد برایش پربه‌تر است. کسانی که به دنبال پرسش و پی‌جویی از پیامبر خدا به خواسته‌ی خویش رسیده‌اند بی‌تردید قدر و ارزش آنچه را که به دست آورده‌اند بهتر می‌دانند و در میان اصحاب و یاران رسول

۱ - مائده ۵: ۵۶.

۲ - امالی الصدوق: ۱۲۴ مجلس بیست و ششم.

خدا افراد انگشت‌شماری چنین سعادت‌ی داشته‌اند. از آن مهم‌تر حفظ و نگهداری و پایداری در آن فکر و عقیده‌ای است که به دنبال آن پرسش به دست آمده است. جابرین عبدالله یکی از کسانی است که به دنبال پرسشی تاریخی و سرنوشت‌ساز به سعادت‌ی جاودانه دست یافت و یادگاری گرانها از خود به جای نهاد. آن حادثه‌ی ماندگار به دنبال نزول آیه‌ای از قرآن رخ داد. آیه این بود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ^۱

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و صاحبان امر که از میان خودتان هستند، اطاعت کنید و اگر درباره‌ی چیزی نزاع کردید به خدا و رسول مراجعه کنید.

جابر که به راستی می‌کوشید تا پیوسته پیرو پیامبر و فرمانبردار خدا باشد، به نزد رسول خدا شتافت و عرض کرد:
ای رسول خدا! خدا را می‌شناسیم؛ اما اولی الامر چه کسانی هستند تا از آنها نیز اطاعت کنیم.

پیامبر فرمود: آنان جانشینان و پیشوایان پس از من می‌باشند. نخست ایشان علی بن ابی طالب است و پس از او فرزندش حسن و سپس فرزند دیگرش حسین. پیشوای پس از حسین فرزند او علی خواهد بود و پس از او پسرش جانشین وی می‌شود نام او محمد است که در تورات باقر نامیده شده است و تو ای جابر او را خواهی دید. حتماً سلام مرا به او برسان. پس از باقر فرزندش جعفر به

امامت می‌رسد. لقب او صادق است. موسی امام بعدی است که به کاظم ملقب است و سپس علی فرزند موسی پیشوای مردم می‌شود. امام پس از او فرزندش محمد است و سپس علی پسر محمد به جای پدر به امامت می‌رسد. پس از او حسن فرزند علی پیشوای مردم می‌شود و آنگاه کسی به امامت می‌رسد که نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من است. او حجت خدا در زمین و باقی مانده‌ی خدا در میان بندگان است. فرزند حسن است که حسن هم فرزند علی است. او کسی است که خداوند به دست او شرق و غرب عالم را می‌گشاید. او کسی است که از شیعیانش غایب می‌شود. غیبتی که در آن جز کسانی که خداوند دل‌های آنان را به ایمان آزموده است در امامت او پایدار نمی‌مانند.^۱

این بار پیامبر شیوه‌ی دیگری در پیش گرفت. به آنها فرمود:

می‌دانید جانشین من کیست؟ او همان کسی است که خداوند در وی آیه‌ها و نشانه‌هایی برای هوشمندان و خردمندان پاکدل قرار داده است. چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ^۲

به راستی که در آن، نشانه‌هایی است برای هوشمندان.

چون چنین است شما اگر او را ببینید نشانه‌های وصایت و جانشینی مرا در چهره‌ی او خواهید دید. آری اگر ببینیدش بی‌تردید می‌شناسیدش. اما دیدنی که قرآن در وصف آن فرموده است:

۱ - بحارالانوار ۲۳: ۲۸۹.

۲ - حجر ۱۵: ۷۵.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ
شَهِيدٌ^۱

به راستی که در آن، یادآوری و تذکری است برای کسی که دلی روشن دارد یا گوش به راستی‌ها می‌سپارد و خود گواه و شاهد بر شنیده‌ها و یافته‌ها می‌باشد.

شگفتا! پیامبر نکته‌ی لطیف و دقیقی را بیان می‌فرماید. دیده‌های پاک اگر وصی رسول خدا را ببینند او را می‌شناسند. دیده‌های پاک‌ی که دل‌هایی هوشیار و خردمند در پشت آنهاست. پیامبر پس از بیان این مطلب افزود:

اگر با این نگاه، به مردم که در مسجد گرد آمده‌اند، بنگرید حتماً او را می‌شناسید. چنان چه مرا وقتی دیدید شناختید. پس، هم اینک از جای برخیزید و به میان مردم بروید و جستجو کنید. صف‌ها را بشکافید، چهره‌ها را یک به یک و با دقت بنگرید؛ در پی این جستجو دل‌هایتان به سوی هر کس که پرکشید و دیدید که مشتاق او هستید بی‌هیچ تردید بدانید که همو جانشین و وصی من است.

می‌دانید چرا با این اطمینان می‌گویم که اگر چنین کنید به مقصود می‌رسید؟ چون خداوند در کلام جاودانه‌ی خویش می‌فرماید:

فَاجْعَلْ أَفْتَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ^۲

بارالها! دل‌های گروهی از مردم را چنان قرار بده که به سوی

۱ - ق ۵۰: ۳۷.

۲ - ابراهیم ۴: ۳۷.

ایشان مایل شود.

آن گاه که حضرت ابراهیم، همسر و فرزند شیرخواره‌اش را به فرمان خداوند در بیابان خشک و سوزان حجاز مأوا داد، این را از خداوند درخواست نمود و ظاهر آیه در همین پاره است. اما این دعا و درخواست ابراهیم درباره‌ی فرزندان او نیز جاری و ساری است. جانشین من از فرزندان حضرت ابراهیم است و خداوند در او چنان جذبه و کششی قرار داده است که اگر دیده‌های پاک او را ببینند، به سوی او پرمی‌کشند.

با شنیدن این سخن، ابو‌عامر بی‌درنگ از جای برخاست. او به گفته‌ی پیامبر کاملاً اطمینان داشت و می‌دانست این خود نشانه‌ای از نبوت آن حضرت است. پنج نفر دیگر از بزرگان یمن را هم برگزید. آن گاه به میان مردم حاضر در مسجد رفتند. مردمی که بارها شاهد بیّنات حیرت‌انگیزی در اثبات درستی دعوت رسول خدا بودند، این بار نیز با شگفتی و کنجکاوی بسیار، شاهد و شنونده‌ی ماجرای تازه و عجیب دیگری بودند، ماجرای که نظیر و ماندش را ندیده و نشنیده بودند.

همان گونه که پیامبر فرموده بود، چهره‌ها را یک به یک می‌نگریستند تا ببینند دل‌های پاک و بی‌قرارشان با دیدن کدامین چهره آرام می‌گیرد. هر کدامشان از گوشه‌ای شروع کرد. با دقت تمام، افراد حاضر در مسجد را از نظر می‌گذراندند.

وقتی ابو‌عامر به عنوان نخستین نفر در چهره‌ی آرام و مردانه‌ی او نگریست و دیدگان مشتاق و جستجوگرش در چشمان سیاه و

زیبا و نافذ آن عزیز خیره ماند، دلش لرزید. به تپش افتاد. احساس کرد او همان کسی است که در جستجویش هستند. دلش به روشنی تمام این را گواهی می داد.

عجیب آنکه دوستش نیز هنگامی که به او رسید، درست همان احساس را یافت. نفر سوم هم همان جا میخکوب شد و با اشتیاق بسیار در چهره‌ی او خیره ماند و آن دیگری نیز و... هر شش نفر یک نفر را یافته بودند. کسی را که همه‌ی مردم مدینه او را به خوبی می شناختند. آنها علی را یافته بودند!

ابوعامر در برابر علی ع ایستاد و در حالی که صدایش از هیجان می لرزید گفت: ای جانشین رسول خدا بیا تا به نزد پیامبر برویم. هر شش نفر همراه با علی ع به نزد آن حضرت آمدند و عرض کردند: یا رسول الله! ما همان کردیم که شما فرمودید. دلهایمان به سوی این عزیز پر کشید.

پیامبر چون چنین دید، فرمود:

شما به راستی برگزیدگان و دوستان خدا هستید. زیرا جانشین

مرا پیش از آن که او را به شما معرفی کنم شناختید. راستی از

کجا دانستید او همان کسی است که در جستجویش بودید؟

پیامبر که خود این گونه شناسایی را به آنها آموخته بود، خوب می دانست که آنها چگونه علی را شناخته اند اما می خواست دیگران دوباره بشنوند و بدانند که اگر کسی به راستی و بی هیچ شک و شائبه‌ای به جستجوی ولیّ زمان و وصیّ پیامبر برخیزد، بی تردید به مقصود خدایی خویش می رسد. این را خداوند در کلام نورانی اش

فرموده است:

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۱

و کسانی که در راه ما کوشش و تلاش کردند بی تردید آنان را به راههای خودمان هدایت می‌کنیم.

اما به راستی چه شد که آنها علی را شناختند؟ چه نیرویی ایشان را به سوی او کشاند؟ در چشمان علی چه دیدند که وقتی نگاهشان با برق نگاه او گره خورد، دل در سینه هایشان به تپش افتاد؟ نمایندگان و برگزیدگان مردم یمن که این سعادت را یافته بودند که جانشین پیامبر را با آن روش شیرین و خدائی بشناسند، با این پرسش، بغضی که از شدت شادی و هیجان راه گلویشان را بسته بود، سرگشود و صدایشان به گریه بلند شد و در همان حال، ابو عامر گفت: ای رسول خدا! ما به چهره‌ی یک یک این مردم به دقت تمام نگریستیم، اما از دیدن آنها دل‌هایمان به لرزه نیفتاد و به راحتی، دل از آنها برگرفتیم. ولی وقتی به چشمه سار وجود او رسیدیم، جان‌های تشنه‌مان سیراب گشت و دل‌هایمان به لرزه افتاد و احساس کردیم از نور ضمیرش سراسر وجود و سینه‌مان نورانی گشته است. گویا او برای ما پدری مهربان است و ما هم فرزندان او هستیم.

با شنیدن این سخنان، پیامبر این آیه را تلاوت فرمود:

وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاٰسُخُونَ فِي الْعِلْمِ^۲

و جز خدا و استواران در دانش، تأویل (فراسوی آیات) قرآن را

۱ - عنکبوت ۲۹: ۶۹.

۲ - آل عمران ۷: ۳.

کسی نمی‌داند.

آن گاه افزود: شما با شناختن وصی و جانشین من، از کسانی هستی‌د که خداوند درباره‌ی آنها فرموده است:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ^۱

کسانی که نیکی و احسانی از جانب ما بر آنان پیشی گرفته است، از آتش دوزخ دور خواهند بود.

پس از این ماجرا آنان به عنوان پیروان و شیعیان علی شهرت یافتند.

ابوعامر و یارانش، پیشاپیش سپاه حرکت می‌کردند. کسانی که در این جنگ شرکت کرده بودند به خوبی می‌دانستند رو در روی عایشه همسر پیامبر و نیز طلحه و زبیر دو تن از مهم‌ترین و سرشناس‌ترین یاران رسول خدا، صف کشیده‌اند. آنان باید تیغ به روی کسانی می‌کشیدند که در زمان پیامبر و در رکاب آن حضرت، تیغ به روی کافران کشیده‌اند. به راستی که این جنگ - جنگ جمل - پیکاری بود که تخم تردید در دل بسیاری از مسلمانان کاشت. اما ابوعامر و یارانش مانند گروهی دیگر از یاران پاک باخته‌ی حضرت علی، مصمم و استوار، بر لشکر فریب خورده‌ی جمل یورش آوردند و مردانه تا رسیدن به پیروزی جنگیدند. آنها همان روز که علی را با راهنمایی پیامبر شناختند این بشارت را شنیدند که در آینده در لشکر علی با دشمنان آن حضرت می‌جنگند.

جستجوی جانشین پیامبر ﷺ * ۳۱

اینک بار دیگر ابو عامر و یمنی های سعادت مندی که افتخار آن را داشتند که از شیعیان راستین علی باشند، در جنگ خونین و خطرناک صفین حضور یافته اند. بسیاری از یاران شهید شده اند. ابو عامر مانده است و چند نفر دیگر. اوج حمله ی دشمن است و هنگامه ی دلیری و جوان مردی. ابو عامر در یک یورش مردانه عده ای از دشمنان را به خاک می اندازد و پس از نبرد مردانه و حملاتی جانانه، از پای درمی آید. وقتی ضربت شمشیر بر پیشانی نورانی اش فرود آمد و خون، مقابل دیدگانش را گرفت، از پس پرده ی خون رنگی که پیش چشمانش ایجاد شده بود یک بار دیگر به روشنی، صحنه ی آن روز را دید و سخنان پیامبر خدا در گوشش طنین انداخت: شما از یاران راستین علی خواهید بود و در رکاب او شهید خواهید شد.

ابو عامر در آخرین لحظه به یاد نخستین سخن رسول خدا در آغازین دیدارش با آن حضرت افتاد:

اینان گروهی هستند که دلهایی نرم و لطیف و ایمانی راسخ و استوار دارند. مردی از ایشان که از جانب خداوند یاری و نصرت می شود، با هفتاد هزار مرد جنگی، در حالی که شمشیرهایشان را با بندهایی از لیف خرما حمایل خویش کرده اند، به یاری جانشین و وصی من و همچنین به نصرت جانشین وصی من برمی خیزد.^۱

ابو عامر به روشنی می دید قیام مهدی را. می دید که او یارانش در

۱- ابن ماجرا برگرفته از حدیثی است که در کتاب غیبت نعمانی صفحه ۲۵ آمده است.

رکاب آخرین وصی پیامبر نیز می‌جنگند. از این رو آرام و امیدوار
چشمانش را بست و منتظرانه جان به جان آفرین تسلیم کرد. شاید
در آن آخرین لحظات زیر لب می‌گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ
الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حُتْمًا مَقْضِيًّا
فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِ مُؤْتَرًّا كَفَنِي
شَاهِرًا سَيْفِي، مُجَرِّدًا قَنَاتِي،

مُلَكِّيًّا دَعْوَةَ الدَّاعِي، فِي الْحَاضِرِ وَالْأَبَادِي.^۱

خدایا! اگر مرگ میان من و او جدائی انداخت - همان مرگی که
آن را بر همه‌ی بندگان خویش حکم و فرمانی حتمی قرار
داده‌ای - پس مرا از قبرم بیرون بیاور، در حالی که کفن به بر
کرده‌ام و شمشیر از نیام کشیده‌ام و نیزه‌ام را به دست گرفته‌ام و
در هر شهر و دیاری به دعوت دعوت کننده پاسخ آری می‌دهم.